

دوازده نکته درباره

استعدادهای درخشان و نخبگان

سخنرانی شادروان دکتر حسن حبیبی در بیستمین سالگرد تاسیس سمپاد

به مناسب بیستمین سالگرد تاسیس سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان، مراسمی با حضور جمعی از مدیران، دبیران و دانش‌آموختگان سمپاد در تاریخ ۱۶ آبان ۸۶ در مرکز همایش‌های صدا و سیما برگزار گردید. این مراسم همراه بود با تجلیل از یکی از بزرگانی که با حمایت‌های خود نقشی اساسی در تاسیس و نمو سمپاد داشت: مرحوم دکتر حسن حبیبی که در آن زمان ریاست فرهنگستان زبان و ادب فارسی را بر عهده داشت. ایشان که خود سال‌ها جزو هیئت امنای سازمان بود، علی‌رغم کسالت شدید، در این مراسم حضور یافت و طی سخنان خود، به نکات مهمی درباره پرورش نخبگان و اهمیت این امر برای کشور اشاره کرد. متن کامل این سخنان برای نخستین بار در اینجا منتشر می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحاً لذكر

والحمد لله الذي من علينا بمحمد نبيه صلى الله عليه واله

خوب؛ شماها به بیست سالگی رسیدید، ما دیگر در همان سكرات موت هستيم و من مدت‌هاست که به دلایلی چند آرزو می‌کنم که یا دعوتی از من نشود برای صحبت کردن و یا آن قدر به من جسارت و رو بدهد که جواب منفی بدهم، به دلایل متعدد؛ یکی اینکه واقعا نه می‌توانم بنشینیم و نه می‌توانم بایستم و صحبت بکنم. دوم اینکه دیگر، زیر خاکی شده‌ایم؛ یعنی مطالبی که داریم خیلی باستانی است و فرصت یا حوصله یا حال اینکه به هر حال از طریق شبکه جهانی و اینترنت به اطلاعات متفرق دست بیاییم و با عنوان خودمان از آن اطلاعات استفاده بکنیم را هم دیگر ندارم. بنابر این مطالب قدیمی می‌شود و قدیمی است و این را هم واقعاً ظلم می‌دانم به شنوندگان که مطالبی را ده بار و پانزده بار و بیست بار بشنوند. حال و حوصله این را هم که یک مقداری هم فکر کنم و حالا آن مطالب قدیمی را جدیدش کنم، ندارم. این نیازمند این است که آن

مطالب نوشته بشود. چون ارتجالی صحبت کردن، ممکن است که آن مطالب نوراً نتواند بیان کند و آن کار را هم نمی‌توانم بکنم. به هر حال، به این دلایل سعی می‌کنم که به اصطلاح جا خالی بدهم و صحبتی نکنم و این هم شاید جزو صحبت‌های آخرین من باشد و دیگر کمتر صحبتی از این قبیل داشته باشم.

مع ذلک، این مطالب این دفعه را هم نوشتم و گرچه هم مختصر است و شاید هم مفید نباشد، ولی تا حدودی هم مرتبط هست با دل‌مشغولی‌های شما و مجموعاً سازمان ملی [پرورش] استعدادهای درخشان و نخبگان - که به تعبیر آقای امیرخانی، متولیان متعددی هم پیدا کرده‌اند. عنوانش را هم گذاشتم «دوازده نکته در باره استعدادهای درخشان و نخبگان». چند تا مطلب است که به ذهن من می‌رسد. شاید بارها هم گفته باشم؛ ولی گوش شنوا هم - حالا به دلیل اینکه مطالب خیلی مبنا ندارد - نیست! یعنی می‌بینید که به درد نمی‌خورد. از این گوش می‌گیرند و از آن گوش به در می‌کنند یا اینکه گوش را اصلاً باز نمی‌کنند. ولی به هر حال، ما علینا الا البلاغ. ما یک بار دیگر هم این مطالب را در خدمت شما عرض می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

از دوره جدید فعالیت مربوط به استعدادهای درخشان و به اصطلاح قدیمی‌تر تیزهوشان، بیست سال می‌گذرد و قطعاً درباره نتیجه کار سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان، گزارش‌های لازم داده شده است و یا داده خواهد شد.

آنچه موضوع بحث بسیار کوتاه امروز من است، پرداختن به این گزارش‌ها و یا نقد و بررسی آنها نیست. برخی از بحث‌ها در طول این بیست سال چندین بار مطرح شده است که «آیا پرداختن به تیزهوشان و یا استعدادهای درخشان به طور مجزا لازم است یا نه؟» و پاسخ‌هایی هم داده شده است. و هر چند هنوز کسانی هستند که با غرض‌یابی مغرضانه در این باب همچنان سخن می‌گویند، اما با تجدید نظرها و گسترش دامنه کار و پرداختن به این استعدادهای، نقدها و یا ایرادها تا حدود زیادی کاهش یافته است.

مسئله در جهت باز شدن چتری که در زیر آن بسیاری از استعدادهای ناشناخته مناطق محروم قرار گیرند، و یا اینکه کار نباید به صورت پرورش مصنوعی انجام یابد و امثال آن، بیش و کم حداقل از لحاظ نظری حل شده است و پذیرفته شده است که به هر حال، باید فکری به حال استعدادهای و توان‌هایی کرد که به هر صورت در دو طرف طیف استعدادهای متوسط قرار می‌گیرند و کم‌توان‌ها و پرتوان‌ها و افراد متوسط را که جمع کثیری از دانش‌آموزان و احتمالاً دانشجویان را در برمی‌گیرند، نباید در یک محیط آموزشی و با یک روش تربیت کرد و تعلیم داد. این نکته که چه باید کرد، کاری است که متخصصان آموزش و پرورش باید بدان بپردازند. مسئله‌ای که به نظر می‌رسد مهم‌تر از آن باشد، و قطعاً باید در



یک نکته مهم این است که رسیدگی به کار نخبگان و مقدم بر آن تربیت نخبگان را به چه کسانی می‌توان وا گذاشت.

آموزش و پرورش کشورمان بدان پرداخت، و مسلماً نخستین گروهی که می‌توانند از نتیجه آن برخوردار شوند، دانش‌آموزان متصف به وصف استثنایی و در موضوع گفتگوهای ما، استعدادهای درخشان هستند، مسئله تعلیم و تربیتی است که نتایجی بهتر از نتایج کنونی را در آموزش و پرورش به ما خواهد داد. اکنون پذیرفته‌ایم که در کشور ما، استعدادهایی وجود دارند که می‌توانند در المپیادها، از جمله چهره‌های دانش‌آموزی موفق باشند. و می‌دانیم که با تشکیل برخی از کلاس‌ها و تمرین‌ها، می‌توان به پرورش برخی استعدادها، به شناخت برخی دیگر و به راهنمایی دسته‌ای از آنها در پرداختن به رشته‌های مشخص و واگذاشتن رشته‌های دیگر و یا تمرکز بیشتر در بخشی از فعالیت‌های علمی و فنی همت گماشت؛ حتی چند گامی فراتر نهاده‌ایم و برای کمک به نخبگان، برنامه‌ریزی کرده‌ایم. در این مسیر، اگر مسیر پذیرفته شده قطعی باشد، باید به چند نکته توجه کرد:

۱- نخست باید این امر یا این مفهوم نخبگی را به طور کامل و روشن تعریف کرد. آیا نخبگان لزوماً باید براساس یک روش واحد برگزیده و تربیت شوند و مدارک خاصی را قبلاً داشته باشند و یا بعداً به آنها داده شود و یا همانند همه کسانی که درس می‌خوانند و یا مدرک می‌گیرند، نه باید با روش‌های متفاوتی سروکار پیدا کنند و نه پس از فراغت از تحصیل باید در محیط متفاوتی به کار علمی بپردازند. نمی‌گوییم که در این باره اندیشه نشده و یا تصمیم اجرایی گرفته نشده است؛ بلکه می‌گوییم که این خط و ربط باید برای همگان روشن شود و روش کار و پرداختن به این قبیل مسائل، به گونه‌ای تدوین گردد

که بتوان چگونگی اجرای آن را به لحاظ علمی پیگیری کرد و سبک و سنگین نمود و پس از مدتی، حاصل کار را ارزیابی و ارزشیابی کرد.

۲ و ۳- مطلب دیگر این است که هنگامی که نخبگی تعریف شد، طیفی را که در این تعریف می‌گنجد، باید شناسایی کرد و طبعاً پس از این شناسایی، تعداد آنها را بیش و کم تخمین زد. اگر تعداد این گروه از حدی فراتر رود، باید به این سؤال که پرسش سوم است پاسخ داد که آیا این گروه زیاد را باید طبقه‌بندی کرد یا نه و از میان آنها به انتخاب دست یازید و در نتیجه، دامنه نخبگی را بر اثر وجود این فراوانی و وفور، محدود ساخت. و یا امکان آن هست که از محدود ساختن صرف نظر کرد و به همگان پرداخت. و یا اینکه اصلاً به امکانات بیشتر نیازی نیست و تعداد آنها بدان اندازه نیست که نیاز به تمهیدات بیشتر باشد. خلاصه آنکه نمی‌توان سفره‌ای را پهن کرد، اما نتوان در آن سفره طعامی غیر از طعامی نهاد که قبلاً به همگان داده می‌شد. یعنی طعام تازه باید طعام تازه‌ای حداقل داشته باشد.

۴- نکته مهم دیگر این است که رسیدگی به کار نخبگان و مقدم بر آن تربیت نخبگان را به چه کسانی می‌توان وا گذاشت. آقای امیرخانی اشاره جدی به این مطلب کردند. آیا استعدادهایی که بعدها در اثر تربیت نخبه خواهند شد، خود باید راه‌های نخبه شدن را بیابند و هر یک با امکانات و روش خاص خود نخبه شوند یا در طی این مرحله، دستگاهی دستگیر آنها خواهد شد؟ اگر چنین باشد، باید دید که چه تعداد نخبه خواهیم داشت و چه تعداد از آنها در سازمانی که برای کمک به آنها تشکیل می‌دهیم، خود را درگیر خواهند کرد و سر از کشورهای که نخبه‌ها را جذب می‌کنند، در خواهند آورد؟

۵- به این معضل که گفته شد توجه می‌کنیم و هر دو مرحله را در طول یکدیگر قرار می‌دهیم و نخبگانی را که پرورش یافته‌اند، در نظام و سازمان و سامانه‌ای که می‌توانند از نخبگان با روش‌های مؤثر بهره علمی و فنی و اجرایی بگیرند، قرار خواهیم کرد.

۶- هنگامی که این مسئله به صورت کامل حل و فصل شد و پاسخ لازم داده شد، کار مهم دیگری که اساسی است، مطرح می‌شود و این کار، فرایندی را که آغاز شده است، یا به پایان می‌برد و یا متوقف می‌کند. این کار مهم و اساسی این است که آیا کسانی که نخبه نیستند و معلمان معمولی و یا حتی اندکی پایین‌ترند، می‌توانند نخبگان را تربیت کنند و یا در مرحله بعد، کار و بار نخبگان را سامان دهند؟ آیا برای انجام این دو امر مهم، نباید مدیران نخبه داشت و یا حداقل در مراحل ابتدایی، از کسانی دعوت کرد که تا حدودی رضایت بخش، از مدیران معمولی و متوسط سطح کار و ابتکارشان بالاتر است و بیش و کم می‌توانند با نخبگان بالقوه و نخبگان بالفعل در دو حالتی که پیش‌تر گفته شد، تعامل داشته باشند.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش؟

۷- ما برای نخبگانی که می‌خواهیم تربیت کنیم و سپس کار آنها را با ساز و کاری نتیجه‌بخش سامان دهیم، از روی قاعده هزینه‌های قابل توجهی می‌کنیم و بنابر این حق داریم از آنها توقعاتی داشته باشیم. البته صددرصد این توقع باید علمی باشد، یعنی به هیچ وجه آزادی و آزاد منشی آنها را هدف قرار ندهد. در کار علمی نیز سفارش به معنای کارفرمایی و یا علمی که نافع نباشد و یا در خدمت انسانیت نباشد، نباید میدان‌دار شود. اما درخصوص علم نافع، علمی که در خدمت جامعه‌ای که هزینه‌های فراوان پرداخت کرده است بر علمی که نفع آن را جامعه‌های نژادپرست و جنگ‌طلب می‌برند، مقدم است. اما جامعه ما و هیچ جامعه دیگری نمی‌تواند به همه علوم عالم برسد. در نتیجه باید به اولویت‌های تحقیقی و برای تحقق این قسم تحقیقات، به اولویت‌های آموزشی آینده‌نگر توجه داشت. شایسته است که نخبگان به آینده و اولویت‌های زندگی علمی آینده بیندیشند. برای تعیین این اولویت و فهرست کردن آنها، باید اندیشه کرد.

۸- اگر ایران می‌خواهد در ردیف‌های اول علمی جهان قرار گیرد، و مدعی آن است که چنین کاری ممکن است، چرا نباید زبان فارسی یکی از زبان‌های علمی دنیا باشد؟ و اگر پاسخ به این چرا مثبت است که باید چنین باشد، نه تنها زبان محاوره مردم، بلکه زبان علمش نیز باید فارسی باشد. ما تا این زمان می‌توانیم به خود ببالیم که در سراسر دنیایی که از جبل الطارق شروع می‌شود و به جاکارتا می‌رسد، این تنها در ایران است که زبان علم ما تا سطح فوق دکتری فارسی است. یعنی از آن طرف، از مراکش گرفته تا اندونزی، اگر حد لیسانسش یا برخی کشورها مثل پاکستان و هند، زبان دوره دبیرستان و دبستانشان انگلیسی نباشد، از سطح لیسانس به بالا همه اینها، یکی از این دو زبان انگلیسی و فرانسوی را و بیشتر انگلیسی را استفاده می‌کنند. تنها ایران است که در این مجموعه که حدود نصف دنیا است، زبان علمش تا فوق دکتری فارسی است. اما این خطر وجود دارد که با رواج برخی وسایل اطلاع‌رسانی و نیز هجوم آمریکا و هم‌دستان انگلیسی‌زانش، زبان انگلیسی در ایران نیز در مدارج عالی و خدای ناکرده در سطوح متوسطه علمی نیز به کار گرفته شود که ارتباط جامعه علمی را از مردم نیز قطع می‌کند که آن روز، مباد. اما با اندکی غیرت و کوشش و با نوشتن مطالب بسیار مهم از جانب نخبگان به فارسی، جهان علم ناگزیر می‌شود که فارسی را هم به عنوان زبان علم پذیرا شود. این وظیفه ملی همه نخبگان است و مسئولان نیز باید این راه را برای نخبگان هموار سازند.

۹- مطلب دیگر این است که محتوای مسائل و مطالبی که مربوط به دو دسته نخبگان بالقوه و بالفعل است و از روی قاعده باید محتوای مطالب دانش‌آموزان و دانشجویان نخبه و اموری که نخبگان بدان خواهند پرداخت، متفاوت باشد، بر چه مبانی و اصولی این مطالب استوار است و چگونه تعریف و تحدید

می‌شود؟ پس از این تحدید و تعریف، این محتوایی که آماده می‌شود، در کجا باید عرضه شود؟

۱۰- در واقع، پس از اینکه محتواها آماده باشد، بی‌گفتگو به این نتیجه می‌رسیم که محیط آموزشی و یا محیط کار این گروه‌ها، تا حدودی اگر نه کاملاً، با محیط معمولی از لحاظ امکانات و تسهیلات، متفاوت است. این امکانات و این محیط‌ها را چگونه می‌توان فراهم آورد؟ این مسئله بسیار مهم، داستان‌های مشابهی را به یاد می‌آورد. آیا تمامی مباحث قبلی در حد بحث و گفتگویی نخواهد بود که در پایان به این نتیجه می‌رسد که زنگوله نجات بخش را چه کسی و چگونه به گردن گربه خواهد انداخت. و یا با تفنگ بدون فشنگ، به عنوان نخستین دلیل از هزاران دلیل، نمی‌توان تیراندازی کرد بنابر این باید درباره امکانات و تسهیلات، جدی فکر کرد.

۱۱- و نکته دیگر آن است که در جامعه‌ای که خوشبختانه ارتباطات مردمش با یکدیگر بیش از جامعه‌هایی است که طبقاتی‌اند و یا ادای طبقاتی بودن در می‌آورند، در محیط‌های گوناگون اشخاص با یکدیگر تماس و ارتباط دارند. این نخبگان که روش کار و فعالیت متفاوتی دارند، چگونه باید تربیت شوند که همچنان روابطشان با کل جامعه و در درجه اول خانواده‌شان به معنی گسترده و گاه نیز محدود، همچنان عاطفی و انسانی بماند. [حالا آقای امیرخانی نشان داد که بیشتر از آن می‌تواند شوخی بکند و متلک بگوید، طنز بگوید و حرف‌های حسابش را به زبان مردمی بیان بکند. این قضیه باید ادامه پیدا بکند.] این امر، تنها از نظرگاه جامعه نیست که مبادا جامعه در اثر رفتار دگرگونه نخبگان لطمه ببیند- که این امر جامعه را از نخبگان ناامید می‌کند. بلکه از نظر شخص نخبه هم این امر مهم و یا مهم تر است؛ چون در این صورت، از کل جامعه می‌برد و در نهایت منزوی می‌شود و به یک معنا نه تنها دیگر نمی‌تواند نخبه باشد، بلکه از اوج انسانیت به حضيض ماشین‌وارگی می‌افتد و این حالت فاجعه‌بار است.

۱۲- آخرین مطلب در این فهرست ناقص، آن است که اگر همه این مسائل که بخشی از مسائل است حل شد، تصمیمی که گرفته می‌شود حداقل حتی به عنوان آزمایش هم که شده باید برای مدتی قابل توجه برقرار باشد. این کار بزرگ کاری نیست که بتوان یک سال یا حتی چهار سال در آن تداوم داشت و یک باره آن را کنار گذاشت و راهی دیگر در پیش گرفت. این کار احتمالاً پانزده تا بیست سال وقت می‌خواهد تا بتوان جوابی روشن و صریح گرفت. در آن صورت نیز باید در راه و روش‌ها که هر چند سال یک بار به طور محدود بازنگری می‌شود، یک بازنگری کلی کرد و بار دیگر پانزده تا بیست سال دوره دوم آن را آغاز کرد و به انجام رساند و سپس تصمیم نهایی را اتخاذ کرد. آیا آماده‌ایم و طبع زود رنج و تا حدودی کم حوصله و تازه‌جومان اجازه چنین چله نشینی را می‌دهد؟ شاید، و البته باید. والسلام.